



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب:

۳	سیر جلسات درس
۳	فلسفه علوم اسلامی:
۳	خلاصه جلسات گذشته:
۳	علم انسانی اسلامی:
۴	گزاره‌های خرد و کلی در روانشناسی:
۴	بحث فلسفی:
۴	ساختمان علم از نظر منطق و فلسفه اسلامی:
۵	خلاصه مبحث:
۵	مقام اول، مقام کبروی:
۵	مهم‌ترین کتب منطقی:
۶	بحث از نگاه منطق:
۶	تکرار نکات مهم:
۶	تفاوت از دیدگاه دوره‌های متأخر و دنیای غرب با جهان اسلام:
۷	تلفیق نگاه جدید با نگاه سنتی:
۷	خلاصه:
۸	تعامل ظروف:
۸	مبادی و مبانی:
۹	خلاصه:
۹	اقسام مبادی:
۹	۱. مبادی بدیهی: اصول متعارفه:



۲. بدیهی و قضیه نیست	۹
مبانی:	۹
خلاصه بحث:	۱۰
بحث دوم:	۱۰
نسبت علوم در فلسفه:	۱۰
نیاز به فلسفه:	۱۱
احوال عامه:	۱۱
حیطه علم و فلسفه:	۱۱
احوال وجود موضوع:	۱۱
متودولوژی:	۱۲
اهداف و ارزش‌های علم	۱۲
خاطره‌ای از خود استاد به عنوان مثال:	۱۲
غایات و اهداف	۱۳
خلاصه جلسه:	۱۳



سیر جلسات درس

در آغاز بحث فلسفه اسلامی به مباحثی در مورد حوزه فلسفه علوم انسانی اسلامی می‌پردازیم. بعد از آن وارد فلسفه تربیت اسلامی می‌شویم.

فلسفه علوم اسلامی:

مبحث مهم این بود، علم انسان اسلامی چیست؟ چه مفهومی دارد، چه تصویری دارد که ما به تعبیر به علوم انسانی می‌کنیم؟

خلاصه جلسات گذشته:

آنچه که در جلسات گذشته مورد بررسی قرار گرفت، یازده تصویر از علوم انسانی اسلامی بود. و به این ترتیب بود که ما یک به یک این تصاویر را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

با این نگاه اولین بحث ما ناظر به تصویر نخست در علوم انسانی اسلامی است. تصویر اول، رویکرد بنیادی و مبنایی بود، و گزاره‌های دینی و اندیشه‌های دینی می‌تواند در مبنای و مبادی علم اثر بگذارد و هر گاه گزاره‌های دینی را در مبنای و مبادی یک علم دخالت دادیم، نتیجه آن علم انسانی اسلامی است.

علم انسانی اسلامی:

انتساب علم انسانی به اسلام و دین به خاطر آن است که گزاره‌ها و معارف دین در مبنای و مبادی علم مربوطه اثر گذاشته است. و گزاره‌هایی است که با بحث‌های مبنایی و بنیادی رابطه دارد. زیرا گزاره‌هایی که در دین باشد و ناظر به یک قلمرو از علم باشد، علم انسانی باشد، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: دسته گزاره‌هایی است که سطح مسائلی است که درون یک علم بررسی می‌شود. سطح جزئی است، علی‌الاصول می‌تواند در یک علم مورد بررسی قرار بگیرد. که این مد نظر ما در این بحث نیست.

دسته دوم: گزاره‌های مرتبط با قلمرو یک علم انسانی در اقتصاد، تربیت و ... می‌باشد. این گزاره‌های کلان هستند. گزاره‌هایی است که مستقیم آن موضوع و مسئله علم نیست. ولی روی موضوعیت و ساختار و ساختمان علم اثر می‌گذارد.



این نوع دوم را به گزاره‌های مبنایی می‌نامیم. در مبانی و مبادی علم تداخل می‌کند، و با دخالت آن‌ها علم انسانی اسلامی شکل می‌گیرد. پس آن گزاره‌های توصیفی اسلام در قلمرو هر یک از علوم انسانی به دو نوع جزئی و کلان تقسیم می‌شود. و آنچه اینجا مورد بحث است، گزاره‌های کلان است.

مثال:

گزاره‌های خرد (جزئی): در روایت بیاید که حسد معلول این عوامل روانی است. یا حسد آثار روانشناختی را ایجاد می‌کند و یا تکبر به همین صورت. این گزاره‌ها را می‌توان در فضای علم قرار داد و مورد بررسی قرار داد.

گزاره‌های خرد و کلی در روانشناسی:

گزاره‌های خرد در روان‌شناسی، مثل اینکه بگوییم روی انسان چه تأثیری دارد و چه بازتاب و نتیجه‌ای دارد.

اما گزاره‌های کلان، مثل اینکه بگوییم انسان دارای روح است، مخلوق خداست، و در مسیر معاد قرار دارد.

روانشناسی به معنای علم است. اما گزاره‌های کلی است که می‌تواند بیاید روی علم اثر بگذارد.

بحث فلسفی:

قبل از آنکه تأثیر مبانی انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی اسلام در حوزه علوم انسانی بپردازیم، باید به یک بحث فلسفی بپردازیم. یعنی مرور یک بحث فلسفی، تا زمینه‌ای برای انتقال آن به بحث دینی و اسلامی، فراهم کنیم. آن چیزی که در اینجا مورد بحث قرار می‌دهیم، همان چیزی است که در مباحث منطق آمده است. بخشی از آن هم در مباحث فلسفی ما مطرح شده است. مثلاً در کلمات شهید مرحوم طباطبایی و مطهری بیان شده است.

ساختمان علم از نظر منطق و فلسفه اسلامی

قبل از اینکه به بحث مبانی و تأثیر آن در حوزه علوم انسانی بپردازم، به ساختمان علم از نظر منطق و فلسفه‌مان می‌پردازم. چگونه مبانی و مبادی از بیرون علم می‌آید و در علم اثر می‌گذارد. این پایه و اساس کار است. این پایه را باید مورد بررسی قرار بدهیم. اما به صورت تفصیلی بحث نمی‌کنیم و با وام گرفتن آنچه در منطق و فلسفه آمده، تصویری از مسئله ارائه می‌دهیم.



خلاصه مبحث:

می‌خواهیم ببینیم که چگونه گزاره‌هایی که بیرون از آن علم هستند وارد علم می‌شوند، و در آن تأثیر می‌گذارند. می‌خواهیم دورنمایی از آن بدهیم. مرحله بعد می‌خواهیم ببینیم آیا می‌شود بر اساس این الگو، گزاره‌های دینی این نقش را می‌توانند ایفا کنند یا خیر؟

در نتیجه دو بحث داریم:

اول: نقش گزاره‌هایی که از بیرون وارد علم می‌شوند و روی علم اثر می‌گذارند. مبحث ساختمان و پایه علم است.

دوم: مرحله اول کبری است و بعد وارد صغرای بحث می‌شویم و کبرای قضیه را به صغری وصل می‌کنیم. که تأثیر مبانی و مبادی و گزاره‌های کلان دینی است. اینکه آیا وجود دارد و یا ندارد، چه ظرفیتی دارد، ابعاد و آثارش چیست؟

مقام اول، بحث مقام کبروی است، اتکای آن بیشتر به مباحث منطقی، فلسفی دارد.

مقام دوم، بحث صغروی است و در خصوص تأثیر مبانی، مبادی، اندیشه‌های کلان دین در حوزه علوم انسانی.

مقام اول، مقام کبروی:

اولین مطلب در این باب آن است که در منطق ذکر شده است. در منطق ما، منطق سنتی که در کتب برهان، بحثی دارد. در مورد احوال العلوم که قبلاً هم به این نکته اشاره‌ای داشته‌ایم.

مهم‌ترین کتب منطقی:

شرح مطالع، شرح شمس، شرح الاشارات، جوهر النظر، شرح مطالع، اساس الاقتباس. مباحث در کتب منطقی:

بحث ساختار، سامانه علم در کتاب برهان در صناعات خمس آمده است. بعد از آن وارد به کتاب برهان می‌شویم که به احوال العلوم پرداخته شده است. تحلیلی از ساختمان علم ارائه می‌شود که آن علم از چه عناصری تشکیل می‌شود. در این کتاب، به رؤوس ثمانیه اشاره شده است.

در بعضی از کتب، رؤوس ثمانیه در مقدمه کتب منطقی آمده است. که به عنوان مقدمات، مؤخرات و بیرون علم آمده است.



بحث از نگاه منطق:

با یک نگاه کلاسیک سنتی در مورد آن دانش، یک مقدماتی دارد، این مقدمات، همان رؤوس ثمانیه است. و بخش برون دینی دارد. و بخش دیگر، بخش جزئیات علم است. و ساختار اصلی خود علم است. در برهان، بیشتر به این دو بخش اشاره شده است.

بحثی که ما وارد آن می‌شویم، بحث برون علمی است، و مبادی و مبانی است. تعبیر مبانی کمتر در جایی آمده است، بیشتر تعبیر مبادی آمده است.

در رؤوس ثمانیه، مبادی علم آمده است، تصدیقیه و تقسیماتی آمده است که بعداً شرح می‌دهیم.

گاهی مبادی را ولو از جای دیگر وام بگیریم، باز می‌آوریم زیرا در علم نقش ایفا می‌کند. از این جهت در ساختمان علم می‌آورند و آن را ذکر می‌کنند.

تکرار نکات مهم:

باز هم مکرراً می‌گوییم که منطق یک نگاه به سازمان علم دارد و در نگاه کلان به سازمان علم، یک بخش را به عنوان رؤوس ثمانیه و مقدمات که برون علم است قرار می‌دهد، و یک بخش را هم که درون علمی هستند و ساختمان اصلی علم را تشکیل می‌دهند مورد بحث قرار می‌دهد. در برهان به بخش دوم اشاره می‌شود و در منطق به بخش اول تکیه‌ی بیشتری دارد.

تفاوت از دیدگاه دوره‌های متأخر و دنیای غرب با جهان اسلام:

دوره‌های متأخر و دنیای غرب با یک نگاه پسین به علم به بحث می‌پردازند؛ اما در منطق ارسطویی و جهان اسلام، قبل و بعد علم تفکیک نشده است. و تقریباً تمام مباحث در رؤوس ثمانیه می‌گنجد.

امروزه، مباحثی را به عنوان مقدمات علم تلقی کرده و مباحث دیگر را که به عنوان فونداسیون علم است به صورت نگاه پسینی بررسی می‌کنند.

این نکته، قابل توجه است؛ آنچه را که در سنت خودمان بود را با آنچه که در دنیای امروز گفته شد را با هم تلفیق می‌کنیم. زیرا نکته‌ای که در دنیای امروز به آن اشاره می‌شود نکته درست و قابل ملاحظه‌ای است.



تلفیق نگاه جدید با نگاه سنتی

زمانی که این دورا با هم تلفیق می‌دهیم، می‌توان گفت علم شناسی جدید، سه عنصر دارد، سه رکن در سازمان کلان علم وجود دارد.

رکن اول: همان مقدمات علم است، فنداسیون و پایه‌های علم که با علم سازمان پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد.

رکن دوم: سازمان اصلی علم است که همان موضوع، مسائل می‌باشد.

رکن سوم: نگاه پسینی که به علم انداخته می‌شود. یعنی مفروض گرفته می‌شود علم شکل گرفته است. مثلاً ادبیات صرف و نحو شکل گرفته، ما از بیرون تحلیل می‌کنیم. مفروض این است که فقه شکل گرفته و از بیرون تحلیل می‌کنیم. که به این نگاه پسینی البته با تفاوت اصطلاحاتی که به آن فلسفه علم می‌گویند، آن را بررسی قرار می‌دهیم.

در بعضی از اصطلاحات فلسفه علم فقط نگاه پسینی اختصاص ندارد، بلکه به مقدمات هم می‌پردازد. و این مطلب تابع تعداد اصطلاحات است.

خلاصه:

رکن اول: ساختمان یک علم دارای یک پایه و بنیاد و اساس است، این ساختمان در مقدمات قرار می‌گیرد و بحث، زیر ساختی است.

رکن دوم: سازمان درون علم است. آن شاکله اصلی علم و دانش است.

رکن سوم: آن چیزی است که با فرض شکل‌گیری علم می‌آید و پیرامون علم را مورد بررسی قرار می‌دهد.

همانطور که عرض شد، نگاه کلاسیک دارای دو رکن بود، رؤوس ثمانیه و احوال علوم عناصر اصلی علم، اما با آنچه که در نگاه دنیای امروز عرض کردیم، بهتر است تلفیقی صورت گیرد، و ما در تقسیمات بتوانیم سه محور را مورد بررسی قرار دهیم. اول: محور مقدماتی. دوم: محور عناصری اصلی تشکیل دهنده علم. سوم: محوری که با نگاه پسینی به مسائل نگاه می‌کند و مورد تحلیل قرار می‌دهد.

این سه محور کاملاً به هم پیوسته هستند، ظروف مرتبطی هستند.



بحث‌های مبانی روی علم اثر می‌گذارد؛ اما وقتی که وارد علم می‌شوید؛ باز لازم است به مبانی برگردید. یعنی یک رفت و برگشت بین محور اول و دوم. همانطور برگشتی بین محور دوم و سوم است. یعنی بعضی اوقات بیرون علم را تحلیل می‌کنیم به نقاط و نکاتی می‌رسیم که باید برگردیم در خود علم و تغییری بدهیم. حتی گاهی ممکن است از منتهی الیه محور سوم به مبانی برگردیم.

به عبارتی ساده‌تر می‌توان گفت که این سه محور، ظروفی هستند که با هم در تعامل هستند و می‌توانند روی هم تأثیر بگذارند، اما این تأثیرگذاری مطلق نیست. در همه علوم این امکان وجود ندارد، شاید مقدماتی داشته باشیم اما آنقدر صلب و سخت باشد که بحث‌های بعدی آن را تغییر ندهند.

تعامل ظروف:

مبانی و مبادی ارکانی هستند که در محور اول، هم در محور دوم قرار می‌گیرند. یعنی گاهی در رؤوس ثمانیه و گاهی در شاکله و ساختار و سازمان اصلی علم قرار می‌گیرد.

در منطق (احتمالاً در جوهر النظیر یا مطالع) این تعبیر را داریم که «لِكُلِّ عِلْمٍ موضوع و مبادی و مسائل» در این مورد در سازمان اصلی علم قرار گرفته است. اما گاهی رؤوس ثمانیه بیرون علمی می‌آید. این دو صورت صحیح است. مبادی و مبانی چون ذاتش از جای دیگری است، در مقدمات می‌آید؛ در پایوه اساس علم، و غالباً حد وسط قیاسات در علم می‌شوند، یا نقش اصلی را در علم ایفا می‌کنند. گاهی نیز به عنوان چیزهای درون علم تلقی می‌شوند. یعنی همان محور دوم.

مبادی و مبانی

در حقیقت وقتی می‌خواهیم بر پایه‌آنها استدلال کنیم و نسبتشان را با علوم دیگر بسنجیم. چون این مبادی از جای دیگری آمده است، می‌گوییم که این مبادی بیرون است، اما وقتی این‌ها نقش ایفا کنند، در قیاسات علم، آن زمان، در درون علم تفسیر می‌شود. و مستقیم در درون علم نقش ایفا می‌کند. به خلاف بعضی از رؤوس ثمانیه که کاملاً بیرون است. مبادی و مبانی به دلیل اصل ذاتیت که از جای دیگری است، در مقدمات، فنداسیون و پایه می‌آیند.

اما از جهت دیگری که مبادی غالباً حد وسط قیاسات در علم می‌شوند یا نقش اصلی در علم ایفا می‌کنند، گاهی جزء محور دوم می‌آیند. یعنی به عنوان درون علم تلقی می‌شوند.



خلاصه:

زمانی که علوم را با هم می‌سنجیم، گاهی مبادی چون از جای دیگری آمده‌اند، مبادی بیرون نامیده می‌شوند ولی گاهی مستقیم در درون علم نقش ایفا می‌کنند.

مبادی دائماً بازیگر در علم هستند. یعنی در استدلالات، مخصوصاً مبادی تصدیقیه، دائماً مورد استفاده قرار می‌گیرند.

اقسام مبادی:

۱. مبادی بدیهی: اصول متعارفه

این یک قسم است که قضایا «لا وسط لها مطلقاً و یسمی اصول متعارفه»

۲. بدیهی و قضیه نیست

گاهی نه قضایایی است و نه بدیهی. و در جای دیگر و علم دیگر اثبات می‌شود. در آن وقت این علم، متأخر از آن استفاده بکند. از بیرون علم، وام گرفته می‌شود و در قیاسات علم نقش ایفا می‌کنند. به این‌ها می‌گویند اصول متعارفه، اما این گزاره‌ها وقضایا بدیهی نیست، بلکه نظری است. یک جای دیگری اثبات می‌شوند، این گزاره‌ها را اصول موضوعه می‌نامند و اگر کسی تمکین نکند می‌شود مصادرات.

بنابراین مبادی و مبانی و گزاره‌های موثر که در علم جا نمی‌گیرند جزء مسائل و محمولات علم نیستند. اما برای اینکه این محمول با این موضوع گره بخورد، و در درون قیاسات و قضایا قرار می‌گیرد می‌گویند علم موضوع و محمول است. و جمع این‌ها در حقیقت یک قضیه و مسئله می‌شود. اکنون مبادی و مبانی در این وسط نقش ایفا می‌کند و در اثبات مسائل و قضایا، بدیهی بودن و نبودن و یا نظری بودن نقش ایفا می‌کنند. اگر بدیهی باشد، اصول متعارفه است، اگر نیاز به استدلال دارد اصول موضوعه است.

مبانی:

مبانی در رویکرد اول، شمول بیشتری دارد. یعنی همان که مبادی گفته می‌شود. گزاره‌هایی که نقش در استدلالات علم به عنوان حد وسط ایفا می‌کنند.



مبنای دایره‌ی عام‌تری دارد. زیرا مبنای نگاهی در شناخت موضوع است، در روش شناسی علم است. و از اصطلاح مبادی در منطق عام تر است.

خلاصه بحث:

همانطور که اشاره شد در کالبد شکافی علم و تشکیل یک علم، از عناصر مقدماتی، بنیادی و مبنایی تا خود علم، و نگاه پسینی که به علم است. این یک بحث بود که سامانه علم را مشخص کنیم.

بحث دوم:

این بحث بیشتر جایگاه فلسفی دارد. بحث دوم در احوال علوم و برهان آمده است. رابطه علوم با یکدیگر و نسبت میان علوم در همان منطق، که بر اساس آن بحث‌های فلسفی تبیین شده است و در نسبت بین علوم هم همانطور که قبلاً عرض شد نکات دقیقی بین احوال علوم و نسبت علوم است که می‌توان در شرح مطالع، اساس الاقتباس، جوهر النظیر و امثال این مطالعه کنید.

نسبت علوم در فلسفه:

همه علوم و دانش‌ها از دیدگاه فلسفی ما در یک ابعاد بسیار اساسی و متأثر از یک فلسف هستند. از یک قانون عام تبعیت می‌کنند. تمام علمومی که می‌خواهند شکل بگیرند، در چند محور بسیار مهم، نیازمند به یک نگاه فلسفی فرا علمی هستند که می‌توان تعبیر کرد جزء مبادی و مبنای علم به شمار می‌رود.

بر اساس صحبت‌های قبل، هر ساختمان علمی، مبنای و مبادی و گزاره‌هایش متکی به یک نگاه فلسفی و تحلیل فلسفی است. هیچ علمی نمی‌تواند بدون یک نگاه عقلی و فلسفی شکل بگیرد. سازمان یک علم متکی بر اندیشه فلسفی است.

بر اساس حکمت اسلامی، بر اساس یک نگاه فلسفی عقلی کلی، اسلامی، غیر اسلامی وجهی ندارد. یعنی عقل و اندیشه فلسفی می‌گوید سازمان علم متکی بر یک اندیشه عقلی و فلسفی است.

اثبات وجودات در عالم با نگاه کلان، کار فلسفه است. در خیلی از موارد ما نیاز به یک تأمل فلسفی داریم و موضوعات علم بدیهی نیست. یا لااقل شبهاتی ممکن است در آنجا باشد. که باید از فلسفه کمک گرفت.



نیاز به فلسفه:

وقتی می‌گوییم جسم یا هر چیز دیگری از این موضوعات در کجای علم قرار می‌گیرند، این نیاز به یک فلسفه دارد. فلسفه عالم و هستی را تحلیل بکند، تقسیم بندی کلان بکند. و در این تقسیم بندی بتوان فهمید که آن موضوع دقیقاً در کجا قرار می‌گیرد.

احوال عامه:

همانطور که گفتیم یک علم با روش خاص خود آن علم مورد بررسی قرار می‌گیرد، یک احوال عامه‌ای دارد که همان معقولات ثانویه فلسفی است و آن احوال عامه دارد غیر تجربی یا عام فلسفی است که باید در فلسفه اثبات شود. در جاهای زیادی علم نیاز به شناخت این احوال عامه دارد. شناخت احوال عامه عارض بر این است که در فلسفه انجام بگیرد. زیرا ذات این شناخت یک بحث نظری است. و نمی‌توان در علم بررسی کرد. شناخت احوال عامه در علم اثر گذار است.

این که بگوییم پدیده‌ای معلول است یا حادث، این‌ها مقولات فلسفی هستند. و امکان دارد در خود علم اثر بگذارد.

حیطه علم و فلسفه:

در خیلی از جاها علم نمی‌تواند موضوع را مورد بررسی قرار دهد، و این فلسفه است که به چراها می‌پردازد. این که این موجود مادی است یا مجرد؟ منشأها، ذات و امثال این.

در بعضی از علوم می‌گویند نگاه فلسفی وجود ندارد. مثلاً روانشناسی. در روانشناسی با یک نگاه رفتار گرایی برخورد داریم. در آنجا همین که می‌گوید من رفتار برایم اصل است این یک مفهوم فلسفی است، هست و یا نیست؟ اثر دارد و یا ندارد؟

احوال وجود موضوع:

این احوال به دو قسم تقسیم می‌شود:

احوال و اطوار عام است که جایگاه آن در فلسفه است. یعنی این ممکن است حادث، معلول، مادی و مجرد باشد. یا بر وجود عارض می‌شود، طبق بحث‌هایی که در فلسفه و اسفار آمده است.

احوال خاصه: احوالی است که ذات آن حال و طور ذاتی است که باید با روش نظری و عقلی حل بشود، با روش علمی و تجربی نمی‌توان به آن پرداخت.



نکته‌ای که حائض اهمیت است روشی است که ما در علم به کار می‌بریم، متدولوژی یک علم، متأثر از نوع موضوع و محمول است. که به خصوص محمول که کیفیت آن به ما نشان می‌دهد اینجا روش نظری به کار می‌رود یا خیر؟

امکان دارد با روش تجربی هم به آن پرداخت اما در جایی که محمولات فلسفی امکان، وجوب، حدوث، قدم، علیت، معلولیت و تجرد و مادیت و .. محمولات است، معقول ثانی است، و ما به ازا ندارد، منشأ انتزاع دارد. از این جهت ابزار مشاهده و تجربه به مفهومی که گفته می‌شود، تحقیق تجربی اینجا کارآیی ندارد.

متدولوژی:

نوع مفاهیم تعیین کننده متدولوژی است که می‌خواهد در آن زمینه کار علمی بکند. اگر مفهوماً معقول به فلسفه باشد، متدولوژی نظری است.

اگر معقولات اولی، مفاهیم ماهوی باشد، کارآیی روش تحقیقی و میدانی و تجربی خیلی مفید است. ولی انحصار به آن ندارد و می‌توان با روش نظری نیز کار کرد.

اهداف و ارزش‌های علم

در ادامه به مباحث هدفی و ارزشی حاکم بر علم می‌پردازیم. این را نمی‌توان به تجربه حل کرد. حتماً یک نگاه کلان فلسفی می‌خواهد.

خاطره‌ای از خود استاد به عنوان مثال:

بسیست سال قبل، دموکراسی می‌خواندم. در آنجا دائماً نظریه تربیتی دیویی با مفهوم رشد سر کار داشتیم. مفهوم دموکراسی، رشد، را نمی‌توان با یک کار تجربی حل کرد. یعنی کاملاً مبانی و مبادی فلسفی دارد که آن را باید حل کرد. وقتی می‌گوییم رشد یعنی چه؟ این نیاز دارد که بشر بشناسد، ابعاد بشر باشد، کلی هستی شناخته شود تا بتوان مفهوم رشد را متوجه شد و لذا با یک کار میدانی نمی‌شود معنای رشد را دریابیم.



غایات واهداف

همانطور که عرض شد موضوعاتی از قبیل، آیا هدف است یا نیست؟ باید باشد، نباید باشد، و ... برای حل کردن این موضوعات باید از فلسفه کمک بگیریم. غایات کلان علم را می‌گوییم نه هدف‌های متصل اولیه. در این مرحله ما نیاز به نگاه برون علمی به مبنا داریم. همانطور که در حوزه متودولوژی و روش‌شناسی علم هم به همین شکل است.

زمانی که می‌گوییم روش در اینجا به کار می‌آید یا خیر؟ به کجا می‌رسد و نمی‌رسد، محدودیت این روش چیست؟ درست است که می‌توان از تجربه استفاده کرد، ولی موضع‌گیری نهایی و روایی نیاز به نگاه فلسفی دارد.

خلاصه جلسه:

دو بحث را با بهره‌گیری از مفروضات انجام دادیم. و به دو مطلب اشاره کردیم. یک مطلب، ساختمان کلان علم بود که دارای سه محور بود. و مطلب دوم این بود در این ساختمان کلان علم، هیچ علمی بی نیاز از نگاه‌های برون علمی و نگاه‌های فلسفی و عقلی نیست. هنوز بحث ما در مقام اول است، مقال اول بحث کبروی بود. که علم همیشه تحت تأثیر بیرون خودش بوده است. بندهای دیگر را در هفته ب عد تکمیل می‌کنیم. و در مقام دوم می‌بینیم که دین در این سازمان علم چه نقشی ایفا می‌کند؟